

از روزا به لوئیز کائوتسکی

ورشو، زندان پلیس، ۵ نوامبر ۱۹۰۶

دوستان خیلی عزیزم: مدت هاست خبری از خودم نداده‌ام. عذر من ناآرامی‌های مدام و «ناایمنی حیات» است. که در اینجا همواره گریبانگیر ماست. در نامه نمی‌توانم چنانکه باید این جزئیات را شرح دهم: مشکلات عظیم در کار چاپخانه‌ها، دستگیری‌های همه روزه، تهدید به بازداشت و تیرباران! دو نفر از برادران ما چندین روز متوالی زیر این شمشیر دموکلس به سر آوردند. با این حال امور به سبک گامی پیش می‌رود. در کارخانه‌ها اجتماعات بزرگ برپا شده: تقریباً همه روزه اعلامیه نوشته و چاپ می‌شود؛ روزنامه با اشکال زیاد اما همه روز انتشار می‌یابد اخیراً در فنلاند کنفرانس کوچکی با شرکت همه‌ی احزاب تشکیل شد. حاصلش چیزی جز روایت جدیدی از فکر «جبهه» نبود و طبیعتاً با شکست روبرو گشت. اما دستکم فرصتی برای درک آنچه در پترزبورگ می‌گذرد، به دست داد. متأسفانه، به نظر می‌رسد که این نمایش مکاتبات تازه پترزبورگ را در «ال-و»^۱ به صورت ریشخندی واقعی آشکار ساخت: هرج و مرج توصیف ناپذیر در تشکیلات، فراکسیون‌هایی که علیرغم هرگونه وحدت با یکدیگر درگیرند. و افسردگی عمومی. اما بین خودمان بماند. شما هم مصیبت تلقی‌اش نکنید. کافی است

^۱ - منظور روزنامه‌ی Liepziger volkzeitung است که به سردبیری Bruno Schoenland یکی از دوستان خیل نزدیک روزا چاپ می‌شد. (مترجم)

موجی تازه از حوادث برخیزد تا در پترزبورگ هم با قدرت و شهامت بیش‌تری عمل کنند. بدبختی در این است که سستی و تردید در خود آن هاست. جشن خانواده اندکی دیرتر از آنچه چشم به راهش بودیم برگزار خواهد شد. هرچه هست از خوشامدہانی که «بیرتر»ها فرستاده اند، سپاسگزارم. به جا و به موقع منتقل خواهم کرد.

در پترزبورگ و در اینجا جراحی جنبش از بیکاری گسترده ایست که تنگدستی وصف ناپذیری بیار آورده است.

در حقیقت من فقط می خواستم چند سطری اطلاعات درباره‌ی اوضاع عمومی بدست دهم، تا به آنچه هم اکنون بیش از هر چیز مد نظر من هست بپردازم. اما می بینم در این نامه هم ممکن است در سیل حوادث غرق شوم. پس با تکانی جسورانه بخود می آیم و به عنوان «موجود انسانی» از تو می پرسم: لونیز عزیزم، حالت چطور است؟ [درباره‌ی تو] چند نامہ‌ی اطمینان بخش از کارلوس^۲ دریافت کردم، از او متشکرم. اما هنوز نگرانی در میان این همه آشفتگی مرا آزار می دهد، با اینکه وقتی هم برای نامہ نگاری نمی یابم. آخر یکبارہ ترا چه شد؟... من هنوز تا به امروز نمی دانم. باید چیز بدی بوده باشد که عوارض آن این همه طولانی بود... حالا بهتری؟ ناتوان شده‌ای؟ می بینی، این همه سال که من آنجا بودم، تو همیشه با طراوت و شاد بودی؛ همین که دور دنیا راه افتادم، تو به این سختی بیمار شدی. چه دفعات که در ببحوحه‌ی کار به این مسالہ فکر کرده‌ام: اگر آنجا بودم، همه روزه، ساعت‌ها در کنار تو می نشستم و با چه عشقی از تو پرستاری می کردم. امیدوارم که حالا دیگر نیازی به پرستار نباشد. اگر می توانی چند سطری به نشانه‌ی

^۲ - به لاتین در متن اصلی: "odpenates"

بهبودی برایم بنویس، برای من نشاط بزرگی خواهد بود. شماها چی؟ امیدوارم حال بقیه‌ی خوب باشد. پسرها هنوز برایم نامه نداده اند و اوقاتم از این بابت خیلی تلخ است.

در اینجا «و» اصلاً بدست ما نمی‌رسد، «ال - و» را هم به ندرت دریافت می‌کنیم. اما درباره‌ی خودم، این روزها تصمیم گرفته خواهد شد که آیا باید مدتی به پترزبورگ بروم و یا برای دو ماهی «به سوی خانه». به خانه‌ی شما، بازگردم. بدیهی است تنها انگیزه‌ای که شخصاً مرا به آنسو می‌کشد، شما نیستید. وگرنه برای بقیه‌ی چیزها، راستش، از فکر نشخوار مکررات و جروبحث با سندیکای بیطرف (پؤس و رکس هویزر)^۳ تتم می‌لرزد.

برگردم سر حرفم: بیکاری: «اینست جراحت انقلاب»^۴

اما در عین حال، در اینجا، در میان توده‌ها یک احساس قهرمانی خاموش و یک احساس طبقاتی پدیدار گشته است که دلم می‌خواست به این آلمانی‌های عزیز نشان بدهم. از هر سو کارگران خودبخود به توافق می‌رسند. کارگرانی که سرکارند، یک روز از دستمزد هفتگی خود را به بیکاران می‌پردازند؛ و یا در جاهایی که کار به چهار روز در هفته کاهش یافته، طوری ترتیب می‌دهند که کسی را اخراج نکنند و هر کدام روزی چند ساعت کم‌تر کار می‌کند. همه‌ی این کارها طوری بسادگی، بالاتفاق و طبیعی انجام می‌گیرد که «حزب» برحسب تصادف با خبر می‌شود. در واقع، احساس همبستگی و برادری با کارگران روسی به قدری گسترش یافته که اعجاب انگیز است حتی برای ما که در این راه فعالیت کرده ایم. پدیده‌ی قابل توجه دیگر انقلاب در این است که در تمام کارخانه‌ها و به طور خودجوش کمیته‌های منتخب کارگری برپا شده، که

^۳ - peus. Rexboeuser

^۴ - به فرانسه در متن اصلی: "Bruno "Voilà la plaic de la revolution"

شرایط کار، استخدام و اخراج و غیره... کارگران را مقرر می‌دارند. به عنوان مثال: همین اواخر مدیریت یکی از کارخانه‌ها در صدد جریمه‌ی چند کارگر - به علت تأخیر- برآمد. کمیته به مخالفت برخاست. به دنبال آن کارفرما به کمیته‌ی «سوسیال دموکراسی» عمل نکرده‌اند. چرا که سوسیال دموکراسی بر آنست که کار باید درست و شرافتمندانه انجام گیرد. و در هر قدم همین است. بدیهی است همه‌ی این‌ها از انقلاب و بازگشت به شرایط طبیعی تغییر خواهد کرد اما جای پائی هم خواهد گذارد. در حال حاضر کاری که انقلاب انجام داده، عظیم است. خصومت طبقات عمیق تر و روابط اجتماعی قطبی تر و روشن تر شده است. این مسائل را در «خارج» درک نمی‌کنند! یه گمانشان مبارزه رو به پایان است در حالی که رو به عمق است. در عین حال «سازماندهی» بی‌امان پیش می‌رود؛ علیرغم حکومت نظامی، سوسیال دموکراسی فعالانه و به اشکال گوناگون، سندیکای حرفه‌ای برپا می‌کند. همراه با دفاتر چاپی عضویت، تمبر، آئین‌نامه، و برگزاری جلسات منظم و غیره... فعالیت به گونه‌ای ادامه دارد که انگار هم اکنون آزادی‌های سیاسی برقرار شده است. بدیهی است که پلیس، در برابر این جنبش توده‌ها ناتوان است. مثلاً در «لودز» Lodz در سندیکای سوسیال دموکرات، هم اکنون ۶۰۰۰ کارگر ریسندگی به عضویت در آمده‌اند. در ورشو دیروز ۷۰۰ بنا و ۶۰۰ ناتوا عضو شدند... در سن پترزبورگ برعکس، به نظر می‌رسد که فعالیت کاملاً «زیرزمینی» شده است و از همین رو تنگ است. البته باید گفت که در آنجا حتی امکان انتشار یک روزنامه و یا یک اعلامیه هم نیست. دلم می‌خواست همین حالا آنجا بودم و همه‌ی این مسائل را از نزدیک مطالعه می‌کردم.

افسوس، باید نامه را تمام کنم. اما خواهش دیگری دارم: کارلوس عزیز، به حساب ما [حساب حزب سوسیالیست لهستان]، چکی به مبلغ ۱۶۰۰ مارک و به نام اتو انگلمن Otto Engelmann بفرست. اما سفارشی، به آدرس همیشگی من، و فوری! درباره ی نامه ی ویلنا همه چیز روبراه است. با هزار بوسه و دوستی به همه ی شما. مخصوصاً برای تو لونی عزیزم.

روزای شما

بازنویس: یاشار آذری

آدرس اینترنتی کتابخانه: <http://www.nashr.de>

ایمیل یاشار آذری: yasharzarri@gmail.com

مسنول نشر کارگری سوسیالیستی: یاشار آذری

تاریخ بازنویسی: ۱۳۹۶